

چرا علم اسلامی معنادار و مطلوب است

اشاره

متن حاضر برگرفته از کارگاه دانشگاه دانش‌افزایی تبیین و بررسی نظریه علم دینی آقای دکتر مهدی گلشنی است که در تاریخ ۱۳۹۴/۰۳/۲۱ با حضور اعضای هیئت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی برگزار و طی آن، دکتر گلشنی ضمن تبیین نظریه به پرسش‌ها، اشکالات و شبهات مطرح شده پاسخ دادند.

۱. ویژگی‌ها و پیامدهای علم مدرن

ایده علم دینی پنجاه - شصت سال بیشتر نیست که رایج است. وقتی شما به دوره تمدن اسلامی می‌روید یا حتی در شروع علم جدید به لایب‌نیتس و نیوتون نگاه کنید، مسئله علم دینی و غیردینی مطرح نیست. در دوره اسلامی علمشان

در چارچوب جهان‌بینی اسلامی بود، برای نیوتن و امثال او هم در چارچوب جهان‌بینی الهی بود، واقعاً فرقی نمی‌کرد؛ به همین جهت مطرح نبود. حواسشان جمع بود که آن سرنخ‌ها و اصول خیلی کلی ملاحظه شود.

علم مدرن که دانشی سکولار است، هم در بعد نظری و هم در عرصه عملی دچار انحرافات شده است. انحرافات عملی که عمدتاً به نحوه کار بست علم بازمی‌گردد، ثمره و پیامد انحرافات نظری است. برخی ویژگی‌های نظری در علوم جدید عبارت‌اند از:

- عالمان گذشته دنبال آن بودند که تصویری واحد از کل عالم به دست بدهند. اکنون با تخصصی‌شدن امور، دانشمندان، کل جهان را با عینک خودشان می‌بینند. حوزه‌های علم به پاره‌های مختلف تخصصی تقسیم شدند که کاری هم با هم ندارند. آن دید کلی نیست و حتی این نکته را که عرض می‌کنم دغدغه شده برای بعضی از بهترین دانشمندان معاصر که چرا ما آن کل‌نگری را کنار گذاشته‌ایم؛
- یک ایده شایع این است که علم و اخلاق دو بخش مجزا هستند که به هم کاری ندارند. «باید» و «هست» با هم کاملاً مجزا هستند؛ بنابراین کسی که کار علمی انجام می‌دهد، اصلاً نباید دغدغه ارزش‌ها را داشته باشد. این امر حتی مورد اعتراض آنهایی قرار گرفته است که می‌گفتند باید و هست از هم جداست. پوپر که اول انقلاب بعضی‌ها مکتبش را مطرح کرده‌اند، جزو این دسته قرار داشت؛ ولی می‌گفت وقتی یک دانشمند می‌خواهد تصمیم بگیرد باید تصمیم او به دور از تعصب باشد.

تمام تحولات و ویژگی‌های مذکور را می‌توان این‌گونه صورت‌بندی کرد

که مهم‌ترین ویژگی علم مدرن که موجب شده انحرافات در آن به وقوع بپیوندد، این است که علوم مدرن سکولارند.

علم سکولار یعنی علمی که اصلاً دغدغه‌های الهی ندارد و فقط علم را به صورت تجربه و کاربرد آن نتایج تجربی می‌بیند. چنین علمی پیامدهایی به دنبال دارد که عبارت‌ند از:

۱. علم جدید در جهت تخریب محیط زیست و نابودی انسان‌ها به کار رفته است. یکی از بزرگ‌ترین فیلسوفان علم معاصر آقای نیکولاس ماکسول می‌گوید که در انگلیس سی درصد و در آمریکا پنجاه درصد بودجه توسعه و تحقیق صرف کار نظامی می‌شود و بعد اظهار تأسف می‌کند که چرا علما دغدغه‌ای ندارند و ساکت نشسته‌اند. این بعد عملی بود. در بعد نظری علم سکولار چند تا پیامد داشته است.

۲. پیامد دیگر علم سکولار علم‌زدگی است؛ فکر می‌کنند که باید همه کارها را با علم درمان کرد. این موضوع حتی در شخصی مثل لعل‌نهر و نخست‌وزیر هند رسوخ کرده بود. وی حدود سال ۱۹۵۰ گفت که هر مسئله‌ای را که علم بتواند جواب بدهد، آن مسئله حل می‌شود و اگر نتواند جواب بدهد قابل حل نیست. در ایران نیز چنین علم‌زدگی‌هایی قابل مشاهده است. درمان این آسیب آن است که باید حدود و ثغور علم را مشخص کرد. در این صورت علم جواب همه سؤال‌ها را نمی‌دهد؛ همان‌طور که عرض خواهیم کرد و اگر بگوییم علم همه سؤال‌ها را جواب می‌دهد، آن وقت برای خیلی از سؤال‌ها نمی‌توان جواب یافت و علم را که مطلق می‌دانید جایی برای دین نخواهد گذاشت.

۳. مشکل دیگر علم سکولار، بحران هویت است به معنایی که عرض خواهم کرد؛ چون غرب پیشرفت کرده است و پیشرفتش را ناشی از علم می‌داند، در محیط ما به شدت هویت ما تضعیف شده است. یک احساس حقارت نسبت به غرب داریم. این یکی از مشکلات ماست. فکر می‌کنند ما نمی‌توانیم کاری را انجام دهیم؛ بنابراین فقط حاشیه‌زنی بر کارهای غرب تکیه‌گاه دانشمندان و روشنفکران ما شده است.

۴. مشکل دیگر این علم بی‌توجهی به معتقدات دینی است. طبق این علم، دین را باید به آخرت و اخلاق منحصر کرد.

۲. تاریخچه بحث از علم دینی

کسی که اولین بار در سده‌های اخیر صحبت از علم دینی را پیش کشید، مرحوم *ابوالاعلی مودودی* بود. ایشان متوجه شد کالجی در علی‌گره هند افتتاح شده بود به اسم مازلم کالج (کالج اسلامی) در آنجا می‌دید علی‌رغم اینکه درس تعلیمات اسلامی گذاشته‌اند، فارغ‌التحصیلان همه مارکسیست و بی‌دین بار می‌آیند. او می‌گوید با دو سه تا از اینها در شبانه روز حداکثر دو سه ساعت بقیه درس‌هایی که می‌خوانند می‌آید کاملاً خنثا می‌کند. او علم را تحلیل کرد و گفت علم چیز ساده نیست و شامل دو بخش است و مشکلات از آن بخش دوم ناشی می‌شود که عرض خواهم کرد

بعد از مودودی دیگر این مسئله مطرح نبود تا دهه شصت و هفتاد این هم به خاطر تحولات دهه شصت-هفتاد میلادی یعنی چهل و پنجاه شمسی، این هم به



علت این است که مکاتب فلسفه علم در غرب راه افتاده بود و اینها محدودیت‌های علم را نشان داده بودند. عده‌ای هم بودند که به آثار سوء علم توجه کردند و بنابراین گفتند راه بیرون آمدن از قضیه این است که برویم سراغ علم اسلامی. افرادی مثل جناب دکتر نصر، جناب مرحوم دکتر حسینی از شیراز، جناب دکتر تقی‌العطاس - از مالزی - و جناب شیخ جعفر/دیریس این ایده را مطرح کردند. در سال ۱۹۷۷ در مکه معظمه کنفرانسی تشکیل شد که چهار - پنج جلد کتاب از آن بیرون آمده است. علما از سراسر اقطار عالم شرکت کرده بودند. انصافاً کنفرانس خیلی خوبی بود؛ جمع‌بندی‌شان خیلی خوب بود. گفتند باید جهان‌بینی اسلامی را حاکم کنیم، در علم هم پیش برویم؛ ولی آن چیزهایی از علم را که با مبانی ما زاویه پیدا می‌کند، دنبال نکنیم. در دهه ۱۹۸۰ میلادی که شصت شمسی می‌شود، مرحوم/اسماعیل فاروقی مؤسسه‌ای در آمریکا راه انداخت و تعدادی کنفرانس در جهان برگزار کرد که یکی از آنها در سال ۱۹۸۴ (۱۳۶۲)، چهار سال بعد از انقلاب کنفرانس عظیمی بود در هالزی که مهملندارش جناب دکتر مهاتیر محمد بود راجع به اسلامی کردن علم که کتابش هم همان مواقع در آمریکا چاپ شد. من مقاله‌ای داشتم تحت عنوان فلسفه علم از دیدگاه قرآن که خیلی مورد توجه واقع شد. همچنین انستیتو اندیشه اسلامی در آمریکا تشکیل شد. دکتر جابر الالوانی مؤسساتی در کشورهای مختلف ایجاد کرد و سمینارهای مختلف داشتند.

شبهه مسئله علم اسلامی در غرب مطرح شد به نام علم خداپاور و در سال ۱۹۹۸ یک کنفرانس عظیمی در کلناده به راه افتاد که چهار جلد کتاب از آن بیرون آمد و خیلی از حرفهایی که می‌زنیم در آن کنفرانس زده شد؛ البته ما قبل از آن در

این باره بحث کرده بودیم؛ ولی خیلی از این حرف‌ها که می‌زنیم در کنفرانس افراد عیناً مطرح کرده‌اند؛ یعنی بسیاری از دیدگاه‌هایشان به دیدگاه ما نزدیک است.

۳. زمینه‌های طرح بحث علم دینی

همان‌طور که گفتم، می‌خواهم بگویم که چرا علم دینی مطرح شد، در حالی که قبلاً اصلاً علم دینی و غیردینی مطرح نبود. دلیل آن است که نیوتن فردی متأله و خدا‌باور و توحید‌باور بود که حتی به تثلیث هم اعتقاد نداشت و به خاطر همین وقتی می‌خواستند در کلیسای ویس‌ترن دفنش کنند، می‌گفتند این شخص بدعت‌گذار بوده و به تثلیث اعتقاد نداشته است و عده‌ای مانع بودند؛ ولی به خاطر ابهت و شخصیتش مجبور شدند در آن کلیسا دفنش کنند اما چه اتفاقی افتاد که این وضعیت عوض شد؛ یعنی نیوتنی که دیدگاه خدا‌باورانه بر او حاکم بود چرا عوض شد؟ علت این است که زمان خود نیوتن، جان لاک که فیلسوف بود، سراغ دیدگاه تجربه‌گرا رفت؛ یعنی فقط به چیزهایی توجه کرد که ریشه در حس دارد. بعد از وی هیوم آمد این دیدگاه را تقویت و در متافیزیک تشکیک کرد. اینها همه یک مقدار زیادی تضعیف در خدا‌باوری بود. سپس کانت آمد که باز در تشکیک متافیزیک کرد. بعد /گوست کنت آمد که پوزیتیویسم را راه انداخت. اینها همه در جهت این بودند که فلسفه تجربه‌گرایی را حاکم کنند. در دهه ۱۹۲۰ پوزیتیویست‌های منطقی گفتند اصلاً احکام متافیزیکی یعنی آن چیزهایی که ریشه در حس ندارند، فاقد معنا هستند. آنچه ایده پوزیتیویست‌های منطقی را تقویت کرد، پیدایش نظریه کوانتوم در فیزیک بود. فیزیکدان‌های

کوانتومی گفتند ما فقط به چیزهایی توجه می‌کنیم که مشاهده‌پذیرند. البته متأسفانه علما توجه نکردند که خود هایزنبرگ که از بانیان اصلی نظریه کوانتوم بود و در اولین مقاله‌اش بر این مشاهده‌پذیری تأکید داشت، خودش چهار پنج سال بعد که رفت درس بدهد در آمریکا و درسش هم کتاب شد، گفت ما مجبوریم کمیت‌های مشاهده‌ناپذیر را هم به کار ببندیم.

نکته این است که این ایده اکتفا به حس و دیدگاه پوزیتیویستی یک دیدگاه حاکم بر علم شد که هنوز هم ادامه دارد. اما چرا اکنون آن دیدگاه‌های پوزیتیویستی تضعیف شد؟ یک دلیلش پیدایش مکاتب فلسفی بود. در غرب فیلسوفان علم توجه کرده‌اند که ما با ذهن خالی به مشاهده و ملاحظه طبیعت نمی‌رویم، ذهنیات قبلی مان در تعبیر قضایا اثر دارد و همه ما با مفروضاتی سراغ مطالعه طبیعت می‌رویم. این مفروضات هم لزوماً از علم گرفته نشده‌اند، بلکه احکام عامی هستند که ما داریم بر علم تحمیل می‌کنیم. این، نکته خیلی مهم بود و کم کم روشن شد که دانشمندان در کار علمی‌شان چیزهایی را به عنوان اصل می‌گیرند و این اصل، چیزی نیست که قابل اثبات به وسیله خود روش‌های علمی و تجربه‌پذیری باشد؛ مثلاً برای هایزنبرگ ساده‌بودن نظریه‌ها یک اصل بود. برای دیراک که از مهم‌ترین فیزیکدان‌های قرن بیستم بود، زیبایی نظریه‌ها یک اصل بود. یک نظریه داشت یک نتیجه‌ای را پیش‌بینی می‌کرد. عده‌ای به او گفتند که آزمایش خلاف ادعای شما را نشان می‌دهد. گفت آزمایش اشتباه است، این نظریه زیباتر است و اتفاقاً آزمایش اشتباه در آمد. می‌خواهم بگویم که این تفکرات فلسفی به شدت حاکم بوده است و این، چیزی است که قبلاً به آن توجه

نشده است؛ بنابراین ما در علم با ذهن خالی فعالیت نمی‌کنیم؛ مقدار زیادی مفروضات می‌گیریم. برای نمونه برخی از این مفروضات را می‌گوییم: علم کیهان‌شناسی را در نظر بگیرید که جهان را به‌طور کلی مطالعه می‌کند. در این علم مفروضات بسیاری را در نظر می‌گیریم. یکی از مفروضاتمان این است که فیزیکی که در زمین حاکم است، همین فیزیکی است که در دورترین کهکشان نیز حاکم است. قوانین طبیعت همه جا یک شکل دارند. جایگاه ما در جهان ویژه نیست. اگر این اصل و نسبییت عامه انیشتین را کنار گذاشتیم، یک فرض اساسی داریم می‌کنیم جهان ما یک جهان چهاربعدی است. سه بعد فضا و یک بعد زمان. البته این روزها جهان‌ها با یک ابعاد بیشتر مطرح شده است که ما آن ابعاد را نمی‌بینیم. برخی دریافتند که یک نوری که مثلاً از خورشید به زمین واصل می‌شود، مثلاً نور زردی که از فلان کهکشان به ما می‌رسد وقتی که با نور زمینی مقایسه می‌کنیم، به طرف قرمز متمایل شده است، تعبیر این بر اساس فیزیک این بود که کهکشان‌ها از ما دور می‌شوند این یک راه تعبیر بود؛ بنابراین ما اینجا چیزی را به عنوان اصل پذیرفتیم. در نتیجه معلوم شد که همه چیزهایی که انجام می‌دهیم، مبتنی بر بعضی اصول فوق علمی است که علم نمی‌تواند کلی بودن این اصول متافیزیکی را بپذیرد. اصلاً جای دور نرویم، ما داریم فرض می‌کنیم که جهان قانونمند است و حرف/انیشتین این است که این قانونمندی جهان را ما از ادیان توحیدی گرفته‌ایم. ما داریم فرض می‌کنیم که می‌توانیم جهان را بفهمیم. یکی از مشکل‌ترین و غیر قابل فهم‌ترین مسائل این است که چرا ما نمی‌توانیم جهان را بفهمیم. این سخن با دیدگاه توحیدی همان‌طور که در آخر

درس اشاره خواهیم کرد به راحتی پاسخ می‌یابد. مطالعات اخیر نشان داده است که ایده‌های دینی در توسعه یا گزینش برخی نظریه‌ها دخالت داشتند؛ مثلاً همین ده- بیست سال اخیر بود که دانشمند بزرگ روسی، لینده از کیهان‌شناسان بزرگ جهان فعلی گفت اینکه ما داریم در علوم به دنبال وحدت نیروها می‌گردیم این ایده از ادیان توحیدی گرفته شده است، با اینکه خودش مارکسیست و غیرمعتقد به خداست.

۴. چیستی علم دینی

منظور ما از علم اسلامی چیست و چرا مطلوب است؟ نکته‌ای که روشن شده است این است که ما در علم با مفروضات عام پیش می‌رویم. مهم نیست که مثلاً نیوتن وقتی می‌خواست علمش را شروع کند، فرض کرد جهانی از نظر مکانی همواره بوده یک زمانی همواره بوده، ماده در آن ریخته شده است؛ بنابراین این یک فرض است، سپس خلافش را فرض کردند. ما همواره با اصولی شروع می‌کنیم. اگر قرار است این اصول عام باشد. علم خود نمی‌تواند این را ثابت کند. چرا نباید این اصول عام را از ادیان توحیدی بگیریم که مثالش را خواهم آورد. اینکه برخی آن طرف قضیه را فرض می‌کنند، لزوماً منطقی نیست. علم دینی که من اینجا تعریف می‌کنم که در نظرخواهی از بسیاری از علما چه در داخل داشتیم چه در مخصوصاً خارج مانند روسیه، آمریکا و اروپا عده‌ای می‌گفتند که علم دینی آن است که اخلاق در آن وارد می‌شود. حتی اکثریت مخصوصاً آنهایی که مشرب فلسفی داشتند مثل تریک فیلسوف معروف انگلیسی



هم تقریباً همین جوابی را می‌دانند که بنده دارم عرض می‌کنم: «علم دینی علمی است که خدا را خالق و نگهدارنده جهان می‌داند، جهان را به حوزه مادی تقلیل نمی‌دهد، برای جهان هدف قائل است برای جهان یک سرشت اخلاقی قائل است». اگر الان دعوایی که بین ملجدها و الهیون در غرب را نگاه کنید که انعکاسش در بعضی از کتاب‌های ترجمه شده هم است، سر همین سه چهار تا مسئله است. فیزیکدان تراز اول صاف و صریح می‌گوید که جهان هدفی ندارد و غیر از ماده چیزی نیست: «ان هی الا حیاتنا للدنیا». فقط همین است. این را می‌گویند. اینکه از علم گرفته نشده است کجا تجربه نشان می‌دهد که غیر ماده وجود ندارد؟ اگر قرار است که آن طرف قضیه باشد، به این سرنخ‌ها که برسیم جای تصمیم‌گیری‌های کلیدی است؟ چرا این‌طور نباشد؟ تا آنجایی که مربوط به تجربه می‌شود هیچ اختلافی نیست. در تعبیر تجربه کسی با کسی اختلاف ندارد. وقتی می‌رسیم به جایی که می‌خواهیم جمع‌بندی بکنیم اختلاف پدید می‌آید. نکته‌ای که من خیلی نمره می‌دهم به مرحوم مودودی این قضیه است که در دهه نود گفت علم را به دو بخش تقسیم می‌کنیم: یک بخش مربوط به جمع‌آوری داده‌هاست. این شیوه می‌تواند در امریکا و انگلیس و روسیه و... یکی باشد. دوم هدف این است که این داده‌ها جمع‌بندی و تعمیم یابند. در این تعمیم‌هاست که یکی می‌شود فیزیک روسی، یکی می‌شود فیزیک اسلامی و... سرنخ برمی‌گردد که به جاهایی که سر مسائل بنیادی قابل بحث است.

تمام علومی که عرضه شده است، بدون استثنا مفروضات متافیزیکی دارد. از علم نیوتن تا علم زمان خودمان. مک بولین فیلسوف متألّهی بود که امسال در

امریکا درگذشت و آدم مشهوری بود. او کتابی نوشته است و در آن استدلال می‌کند که چقدر تفکر نیوتن متأثر از متافیزیک الهی است؛ یعنی در تمام امور خطوطی را مراعات می‌کند.

امروزه دانشمندان دریافته‌اند که علم محدودیت دارد و به همه پرسش‌ها پاسخ نمی‌دهد. بعضی از آن پرسش‌ها از این قرار است: چرا سه بعد جهان فضایی است و یک بعدش زمانی؟ علم به این پرسش‌ها پاسخ نمی‌دهد. بعضی از دانشمندان تراز اول، چه در فیزیک چه در زیست‌شناسی که کتاب نوشته‌اند تحت عنوان د لیمیتز آف ساینس، برنده جایزه نوبل در زیست‌شناسی پزشکی و دیگر صریحاً می‌گویند علم محدودیت دارد و نمی‌تواند به سؤالات اساسی انسان جواب بدهد.

برخی علت سوءفهم‌ها در مورد علم دینی این است که فکر می‌کنند طرفداران علم دینی می‌گویند آزمایشگاه و نظریه پردازی‌ها را کنار بگذارید؛ درحالی‌که هرگز این‌طور نیست. نه /بورریجان چنین باوری داشت نه خواه چه نصیر و نه دیگران.

۵. تفاوت علم دینی و علم سکولار

تفاوت اساسی بین علم اسلامی و علم سکولار در دو حوزه است در ادعاهایی که در سطوح بنیادی علم می‌شود: جایی که مفروضات متافیزیکی دانسته یا ندانسته به کار می‌آید و مفروضاتی که می‌توانند منشأ دینی یا غیردینی داشته باشند.

یکی هم در کاربردهای علم که جهت‌گیری‌ها و نتایج می‌تواند متفاوت باشد. علم رایج منجر به تخریب و نابودی شده است؛ حتی بعد از جنگ جهانی اول راسلی که عاشق علم بود و اصلاً برای چیزی جز دانش علمی اعتبار قائل نبود، اظهار ترس کرد از اینکه تمدن انسانی در خطر است؛ چراکه علم دارد در دست قدرتمندان می‌افتد. امروزه هم از این جهت عده‌ای اظهار ترس می‌کنند. علم سکولار خدا را نادیده می‌گیرد، جهان را به حوزه مادی محدود می‌کند، منکر هدفداری جهان است یا مسائل اخلاقی را نادیده می‌گیرد؛ اما علم دینی در این محورها بر خلاف علم سکولار است.

درباره این بحث چند مثال می‌آورم که چگونه این مفروضات فلسفی بین علم دینی و علم غیردینی واقعاً فرق می‌گذارد: یکی از چیزهایی که مشاهده شده است و در این چند دهه اخیر به شدت ذهن فیزیکدان‌ها را در سطوح بالا مشغول کرده است، چیزی است که به آن اصل انسان‌محوری (اومانستی) می‌گویند. مشاهده شده است که از میان چهار نیرویی که در طبیعت هست، یعنی الکترومغناطیسی، نیروی ثقل، نیروی ضعیف هسته‌ای و نیروی قوی هسته‌ای، نسبت قوتشان باید به طرز کاملاً خاصی باشد تا به ایجاد جهان و پیدایش انسان‌ها منجر شده باشد. اگر غیر از این بود یا جهان خیلی زود منبسط می‌شد، مجال تشکیل کهکشان و ستاره و تولید کربن و این چیزهایی که ابزار مادی است و پیش نیاز بروز حیات است تولید نمی‌شد یا خیلی سریع انبساط پیدا می‌کرد یا خیلی کُند بود به اینجا نرسیده بود. ثلثت می‌کنند که اگر لندکی اینها متفاوت بود، موجودات ذی‌شعور نمی‌توانست موجود باشد. به این نگرش

می‌گویند اصل انسان محوری. یکی از دانشمندان انگلیسی در دهه ۱۹۷۰ مطرح کرد. این یعنی یک تنظیم ظریف در کار است. بیشتر فیلسوفان متأله غربی سراغ این تنظیم ظریف رفته، می‌گویند آسان‌ترین توجیه این موضوع، خدا باوری است. خدا این تنظیمات را در جهان انجام داده است. بدین ترتیب یک فرض متافیزیکی در حال وقوع است که اگر این تنظیم ظریف اندکی به گونه‌ای دیگر بود، اصلاً وضعیت متفاوت بود و این کار، کار خداست.

در مقابل، فیزیکدانان یا کیهان‌شناسان ملحد می‌گویند بی‌نهایت جهان وجود دارد و در هر کدامش قوانین متفاوتی هست؛ نسبت نیروها متفاوت است. یکی از آنها در جهان ما حاکم است. در این باره یکی از فیزیکدان‌ها - که چندان هم متأله متعصب و محکم نیست - پاسخ جالب و منطقی می‌دهد و می‌گوید شما حاضرید بی‌نهایت جهان را فرض کنید که قابل رویت و دسترسی نیست، موازی این جهان است؛ ولی یک خدا را قبول نکنید. اینکه بی‌نهایت جهان دیده نشده و ندیدنی را فرض کنیم تا صرفاً جهانی را که می‌بینیم توضیح دهیم به نظر می‌رسد که یک حمل بار اضافی به حد افراطی آن باشد ساده‌تر است که وجود یک خدای دیده‌نشده را فرض کنیم. از لحاظ علمی فرض چند جهانی نارضایت‌بخش است؛ چون هرگز قابل ابطال نیست. چیزهایی که شما نمی‌توانید ببینید هرگز قابل ابطال نیست. از طرف دیگر بعضی فیزیکدان‌ها خودشان جواب داده‌اند اگر چند تا جهان هم داشته باشیم، خدا می‌تواند چند تا جهان را خلق کرده باشد و لزومی ندارد فقط یک جهان را خلق کرده باشد، یک نمونه دیگر که می‌توان آورد مسئله حیات است. صاف و صریح افرادی

مثل کریک، کاشف مولکول دی ان ای می‌گوید شادیهها، غمها، خاطرات، بلندپروازی‌ها، احساس هویت و اختیار چیزی بیشتر از یک رفتار مجموعه‌ای بزرگ از سلول‌های عصبی و مولکول‌های آنها نیست که در جواب او خود فیزیکدان‌ها و زیست‌شناس‌ها می‌گویند اینکه این ابعاد فیزیکی و شیمیایی در کار هست و مکانیزمی برقرار است، کسی منکر آن نیست؛ ولی آیا این موضوع، خودکفایی قضیه را تضمین می‌کند. پاسخ منفی است. این موضوع نمی‌گوید که چیز دیگری نیست و این نظم و کارکرد پدیدآورنده‌ای ندارد.

جان اکلز، برنده جایزه نوبل در زیست‌شناسی می‌گوید: «چون ماتریالیست‌ها نمی‌توانند یگانگی تجربه‌شده و یونیک‌بودن انسان را توضیح دهند، من مجبورم که یگانگی روح یا نفس را به یک خلقت روحی فوق طبیعی نسبت دهم برای دادن یک توضیح به زبان الهیاتی می‌گوییم هر رویش خلقت جدید الهی است که چنین در حال رشد در مرحله بین حامله‌شدن و تولد افاضه می‌شود». مادیون با استفاده از اصول متافیزیکی می‌گویند غیر از ماده نیست. آن زیست‌شناس یا فیزیکدان می‌گوید نمی‌شود شعور را با فیزیک و زیست‌شناسی توضیح داد؛ اینها خارج از این حوزه‌هاست. بعضی از بزرگ‌ترین فیزیکدان‌ها یا زیست‌شناسان این حرف را می‌زنند. اینکه دیدگاه سکولاری نمی‌تواند جواب تمام‌عیار بدهد با این جمله توضیح می‌دهیم: شوینگر از بزرگ‌ترین فیزیکدانان قرن بیستم می‌گوید: «تصویر علمی جهان حقیقی حول من خیلی ناقص است». این تصویر اطلاعات زیادی به ما می‌دهد. تمامی تجارب ما را در نظمی بسیار متقن قرار می‌دهد؛ اما این تصویر درباره چیزهایی که به قلب ما نزدیک و برای ما واقعا مهم است، ساکت است. این دیدگاه نمی‌تواند در مورد قرمز و آبی، تلخ و شیرین، درد و شادمانی جسمانی، زشت و زیبا، خوب و بد، خدا و ابدیت چیزی

بگوید. علم گاهی وانمود می‌کند که به پرسش‌های ما پاسخ می‌گوید؛ ولی پاسخ‌ها گاهی آن‌قدر احمقانه است که تمایلی نداریم آنها را جدی بگیریم.

۶. پرسش و پاسخ

دینی شدن تک تک گزاره‌های علمی یا دینی شدن کلیت آن

« این‌طور که از این جلسه احساس کردم ما دینی بودن علوم را همین اندازه قرار بدهیم که تمام علوم مفروضات متافیزیکی دارند و در آنجا که علوم به این مرحله می‌رسند مجبوریم بحث‌های خداگرایی و امثال این مطالب را دخالت بدهیم. البته این موضوع مطلوب و ارزشمند است؛ بالأخره پایه‌ای از اثبات این مدعا محسوب می‌شود؛ ولی آیا همین اندازه برای اینکه ما علوم را دینی بدانیم باید کافی بدانیم یا اینکه می‌توانیم ما در تک تک گزاره‌های علمی با صرف نظر از این مبنایی که حضرت‌عالی فرمودید و آن هم در جای خودش ارزشمند است و تایید می‌شود، در خود تک تک گزاره‌ها هم ما می‌توانیم به یک نحوی تحلیل‌هایی ارائه بدهیم که خداواری را در آن جا هم نشان بدهیم؟ فرض کنید گزاره‌ای در ریاضیات داریم، مجموع زوایای مثلث صد و هشتاد درجه، در خود ثبوت این محمول برای موضوع آیا ما می‌توانیم یک نقشی برای دین قائل بشویم؟

من یک حداقلی را گفتم راجع به رابطه علم و دین. دیدگاه‌های مختلفی هست. من علم را در طول دین می‌بینم؛ یعنی دین و پیام قرآن را به مفهوم بسیار عام می‌گیرم. یکی از سفارش‌های قرآن این است که «قل انظرو ماذا فی السموات و

الارض»، «قل سیرو فی الارض فانظرو کیف بدأ الخلق»، «انظر الی الابل کیف خلقت» و... من کار فعالیت دینی را یکی از انواع عبادت می‌دانم؛ ولی دین را تسری می‌دهم به همه چیز. تلقی‌ای که دارم، با مطالعه‌ای که از کتب متقدمین، مثل *ابوریحان، ابن‌سینا و خواجه نصیر* دارم با تلقی آنها مشابه است و جالب آن است که در عصر فعلی هم تلقی بعضی از بزرگ‌ترین دانشمندان غربی همین است که علمشان را بخشی از دینشان می‌دانند. آقای *تانر* برنده جایزه نوبل در فیزیک می‌گفت که من کار علمی‌ام را یکی نوع عبادت می‌دانم، منتها عبادتی با ابزار خودش. شما نماز را به طریقی انجام می‌دهید، روزه را به یک طریق دیگر انجام می‌دهید، حج را به یک طریق دیگر. فعالیت علمی هم شامل کاوش می‌شود، برای اینکه «قل سیروا» در آن است. کاوش انجام می‌دهید، نظریه‌پردازی را هم انجام می‌دهید، تعقل را به کار می‌برید. در مواردی خیلی عام که مسائل مشکل است، آنجا هم حواستان جمع است که تخطی نکنید؛ بنابراین دیدی که بنده از دین دارم یک معنای عام است، وظیفه کار علمی بخشی از وظیفه یک دانشمند است.

اگر ما تمام جزئیات را بر عهده دین بگذاریم استدلال شیخ محمد عبده درست است که عقل ما عاطل است. عقل ما همه چیز را نمی‌فهمد: «و ما اوتیتم من العلم الا قليلا». باید حداکثر تلاشمان به کار گیریم اینکه وقتی می‌گوید: «قل سیروا فی الارض» کاوش تجربی ما خیلی گسترده است. هر جا هم می‌توانیم باید از متون دینی الهام بگیریم؛ ولی خداوند خواسته است که ما خودمان واقعاً حالت دهشت و حیرت پیدا بکنیم تا ابهت جهان برایمان روشن بشود. نکته این است که اگر فرض بگیریم متون دینی تماماً بگوید که آن، این‌طور ساخته شده

است و این، آن‌طور ساخته شده و غیره. این برای ما چندان مهم نخواهد بود. وقتی که شما آیات ۲۷-۲۸ سوره فاطر را می‌خوانید که یک سری چیزها را توضیح می‌دهد، خداوند چیزهای مربوط به چیزهای طبیعی. در جای دیگر می‌گوید: «انما یخشی الله من عباده العلماء» که خیلی از علما حرفشان این است که این خشیت مخصوص علماست. اینها می‌فهمند که در عالم چه خبر هست. باید یک حالت دهشت پیدا بکنند. آن کیهان‌شناس بزرگ آمریکایی به من گفت این عظمت خلقت بود که مرا در پنجاه سالگی به خداوند برگرداند و متأله شدم.

ناکافی بودن شمول این نظریه

◀ در بحث معنای علم دینی چرا فقط بر تأثیر مبانی متافیزیکی متمرکز می‌شوید؛ چرا شاخص‌های دیگر مورد توجه نیست؛ البته در نوشته‌های ایشان دیدم که این را مفروض گرفته‌اند؛ مثلاً فرض کنید اگر ما علمی را سامان دهیم که از منابع دینی اخذ بشود یا موضوعش دینی باشد یا مثلاً فرض کنید که هدفش دینی باشد نه اینکه چه کارکردی را عالم از این علم چه بهره‌برداری می‌کند. اینها چرا در نظریه شما دیده نشده است که به صورت تشکیکی شما قائل به شدت و ضعف یک علم باشید؟ آیا همه این تأثیرها منحصر در اینجا می‌شود؛ یعنی همین چند مورد می‌شود نمی‌شود ما فراتر از این تأثیر را تصور کنیم. اینکه تأثیر در موضوع علم، تأثیر در خود نظریه علم تأثیر در هدف علم مثلاً همین جمله‌ای که آقای دکتر در نوشته‌شان دارند که هدف علم از منظر اسلام کشف آیات الهی است خب این در واقع مباحث اسلامی دارد هدف علم را عوض می‌کند.



اینکه فرمودند در مقام داوری از این ارزش‌ها استفاده می‌شود، بلکه کاملاً استفاده می‌شود. آقای/نیشستین تا آخر عمرش با نظریه کوانتوم رایج مخالفت کرد، به علت اینکه احساس می‌کرد اینها علیت را کنار می‌گذارند؛ بنابراین اصلاً باعث شد که جامعه فیزیک به دو گروه تقسیم شدند. اینها کاملاً در ارزش‌ها تأثیرگذار بودند؛ اما اینکه تأثیر در موضوع خود علم یا هدف علم و اینکه چه علمی برای شما اولویت دارد، در کل جهان‌بینی‌تان تأثیر می‌گذارد که شما علم را تا کجا پیش بروید. اکنون جامعه علمی جهان بیشتر دنبال این است که وقتی چند تا تجربه می‌کند فقط این تجارب را توضیح بدهد. اینکه این تجارب را در متن بزرگ‌تری قرار بدهد دنبال این نیست. وقتی که با هدف جهان‌بینی دینی نگاه می‌کنید، می‌خواهید جهان را بفهمید؛ بنابراین به این قانع نمی‌شوید. این نگرش‌ها واقعا در موضوع تأثیر می‌گذارد؛ همچنان‌که در نوع هدف تأثیر دارد. آیا فقط بچسبید به اینکه تجربه‌ها را توضیح بدهید یا همان‌طور که قرآن گفته است «فانظروا کیف بدأ الخلق» روی آن هم کار نکنید، در خود علم هم تأثیر می‌گذارد. تبیین و توضیح چگونگی تأثیر فرصت دیگری می‌طلبد. من یک سخنرانی کامل راجعش خواهم کرد. مکانیزم تأثیر به این ترتیب است که عده‌ای از علما درباره موضوعی بحث می‌کنند؛ مثلاً داروین می‌گوید همه چیز از طریق انتخاب طبیعی محقق می‌شود. دیگران این نظریه را دنبال می‌کنند. یک گروهی هم در آمریکا خلاف دیدگاه‌های داروین را مطرح کردند. عده‌ای هم دنبال آن را گرفتند. سر نخ را یک کسی می‌آید این ایده را مطرح می‌کند یکی کسی می‌آید آن ایده را مطرح می‌کند مکانیزم تأثیرش این است که جامعه علمی یک عده‌ای این راه را

می آیند یک عده ای آن راه را می آیند. [ممکن است دو دانشمند به استناد یک نظریه به نتیجه متفاوت برسند و دو راه مختلف را برگزینند].

آیا علم دینی در علوم حوزوی و علم طبیعی دینی مشترک لفظی است؟

◀ اولین چیزی که از علم دینی به ذهنمان می‌رسد علوم اسلامی یا همان که در حوزه‌ها تدریس می‌شود، به آنها می‌گوییم علوم اسلامی یا علوم دینی. در علوم جدید یا علوم انسانی جدید هم می‌گوییم علم دینی یا می‌توانیم علم دینی هم تولید کنیم به همان معنا. علوم دینی که در حوزه داریم، علمی هستند که منبع کلیه گزاره‌هایش و نیز روش کشفش عموماً از معارف دینی اقتباس می‌شود. ضامن صدقش هم خود معارف دینی‌اند؛ یعنی بیرون از معارف دینی چیزی نیست. حالا اینکه به علوم جدید می‌گوییم علوم دینی، آیا به همان معناست؟ یعنی می‌خواهیم گزاره‌های علوم طبیعی را از دین استخراج کنیم به همان معنا که علوم اسلامی را استخراج می‌کنیم؟ آیا روش کشفش هم همان است که دین می‌گوید و آیا ضامن صدقش هم دین است یا چیز دیگر؟ آیا لفظ علم دینی به‌طور مشترک لفظی به کار می‌رود یا دارای معنای واحد است؟

من این اشتراک را واقعاً مشترک لفظی نمی‌دانم؛ علتش هم تعریفی است که از دین دارم. عرض کردم از جمله وظایف مسلمان نماز، روزه، حج است و غیره است. یکی از آنها هم کاوش در طبیعت است؛ منتها هر کدام را از راه متناسب خود. بنده در کتاب قرآن و علوم طبیعت استدلال کردم که آنها بیاید رد بشود که خداوند خواسته است که ما حواسمان را به کار ببریم؛ بنابراین یکی از روش‌ها به‌کاربردن

حواس است. خواسته است که عقلمان را به کار ببریم و استدلال بکنیم؛ بنابراین نظریه پردازی است. گاهی الهام یا یک متن دینی می‌تولند به کشف در طبیعت کمک کند؛ بنابراین من مشترک لفظی نمی‌دانم؛ به علاوه می‌خواهم بگویم به این سؤال شما در دهه چهل مرحوم استاد مطهری جواب داده و گفته است عده‌ای به معارف خاص اسلامی می‌گویند علوم اسلامی؛ ولی استاد مطهری می‌گوید به علت کمالی که اسلام ادعا می‌کند، هر علمی که جهان اسلام و مسلمانان را ارتقا بخشد و علومشان وابستگی به آن داشته باشد، من این را علم اسلامی می‌دانم.

این تعریف مرحوم مطهری بود و بنده با تعریفی که از دین کردم با این موافقم. اما اینکه آیا ما روشی داریم، پاسخ مثبت است. در مورد علوم تجربی تجربه و نظریه پردازی هست در جمع‌بندی نظریه‌ها حتماً باید ملاحظات عام و چراغ قرمزها را رعایت کنیم. یک عده متون دینی داریم که اگر روی آنها کار بشود، برخی الهامات از آنها می‌تواند گرفته بشود؛ برای عنوان نمونه یادم هست یکبار با مرحوم حضرت آیت‌الله معرفت رفته بودیم دمشق برای سخنرانی. من وقتی سوره‌ای از قرآن را درباره غسل شفا فیه للناس را خواندم. وقتی به ایران برگشتم یک دندانپزشک سوری برایم نامه نوشت- که دست‌خطش را دارم- که در دندانپزشکی ما تنها با استناد به این آیه بهره‌های زیادی از غسل در درمان بیماران می‌کنیم. بنابراین حرفی که من زدم مانع آن کار نیست، ولی از آنجاکه امیرالمؤمنین می‌فرماید: العلم ضالۃ المومن و خضوع ولو مناید المشرکین و علم را به صورت عام بیان می‌کند (العلم)، بنابراین اگر چیزهایی دیگران دارند ما می‌گیریم، منتهی غربال می‌کنیم، مواردی که با اصول ما سازگار نباشد کنار می‌گذاریم و آنها را که

سازگار است، اخذ می‌کنیم.

بی‌طرفی در مقام داوری

« آیا در مقام داوری اگر ما با طرف باشیم و مبنا داشته باشیم و بر اساس آن مبنا بخواهیم داوری کنیم این به نسبیت یا عینیت علم لطمه نمی‌زند؟

۲۲۱



گفتگو / آیا علم اسلامی معنادار و مطلوب است

ببینید در مورد بی‌طرفی علم در مقام داوری فرمودید اتفاقاً یکی از جاهایی که خیلی اختلاف هست می‌گویند که در مقام کشف و اینها دین را بیاورید در کار هیچ مشکلی نیست در مقام داوری نیاورید من حالا بر اساس تحولاتی که علم در قرن بیستم داشت به آن دارم متوسل می‌شوم اتفاقاً دعوای در انتخاب بین نظریه‌ها در مقام داوری بود او میگفت من اصرار دارم که علیت حاکم بشود او می‌گفت من چون علیت را مشاهده نکردم دنیای اتمی کنار می‌گذارم اتفاقاً بیشتر جاهای حساسی که مشکل‌زا بوده در مقام داوری بوده و این غفلتی هست که دارد می‌شود باید ببینم در مقام عمل چی بوده است!

علوم تجربی یا علوم انسانی

« مطالعاتی که در آثار حضرت‌عالی داشتیم و حوزه کاری ما هم بحث علم دینی و علوم انسانی اسلامی است و شما هم اشاره فرمودید که توجه بیشتر به علوم طبیعی شده است و نقش اسلامی یا دینی بودن یا غیردینی بودن بیشتر در علوم طبیعی و تجربی است تا علوم انسانی، نکته‌ای که هست این است که ما در عمل می‌بینیم که تأثیر علوم انسانی در سکولار شدن افراد بیشتر بود تا علوم تجربی، به ویژه حالا در کشور ما که دانشمندان علوم تجربی و علوم طبیعی‌اند و اعتقادات خیلی قوی

دارند و بر عکس آنها که در علوم انسانی وارد شدند، حتی آنهایی که معتقد بودند شاید تأثیر منفی گرفتند و شاید به عبارتی رنگ و لعاب سکولاری بر اینها حاکم شده است،

نکته‌ای اشاره کردید من کاملاً با آن مخالفم. تأثیر منفی در علوم انسانی بیشتر علوم سکولار نبوده است. در دوره‌ای تشکیک‌ها و شبهاتی که در دین مطرح می‌شد، بیشتر از جانب فیلسوفان بود؛ در عصر حاضر تشکیکات عمده‌ای که مطرح می‌شود از عالمان علوم تجربی است. فیزیکدانان - از جمله هاکینگ - و زیست‌شناسان - مانند داکینز - در دهه بیست سال اخیر بیشترین شبهات و اتهامات را وارد کرده‌اند. اتفاقاً تعداد فراوانی از فیلسوفان خداپاور شده‌اند؛ به طوری که یکی از فیلسوفان ملحد می‌گوید عجیب است که اکنون یک سوم فیلسوفات خداپاور شده‌اند. امروزه شبهاتی که در محیطهای دانشگاهی و در همین تهران و غیره نسبت به خدا ایجاد می‌شود، قبلاً افرادی مانند فروید و اگوست کنت مطرح می‌کردند؛ اما امروزه این شبهات را علمای علوم تجربی - زیست‌شناسی در درجه اول و فیزیک در درجه دوم - مطرح می‌کنند. اگر تأمل کنیم درمی‌یابیم بیشتر ایرادها از دانشجویان علوم انسانی فارغ‌التحصیل داخل نیست، بلکه از دانشجویان فارغ‌التحصیل در علوم تجربی است که بسیاری از آنها در خارج بودند آن هم زمانی بودند که پوزیتیویسم حاکم بود. اما امروزه در خارج وضعیت تغییر محسوسی کرده است؛ یک تحول عجیبی در سه چهار سال اخیر افتاده است؛ مثلاً دانشگاه آکسفورد و کمبریج گفته است باید روی سؤالات متافیزیکی که کیهان دارد گروه مشترک تشکیل بدهیم. خدا می‌داند چقدر سمینار و کارگاه

داشتند در این دو سال اخیر. پنج دانشگاه درجه اول در امریکا مثل کلمبیا و نیویورک بیر گروه تشکیل دادند که درباره مسائل فلسفی و فیزیک و کیهان‌شناسی کار کنند و اتفاقاً جهشی که آن طرف بوده خیلی عجیب و غریب است که کمترین نشان آن در ایران دیده می‌شود. دانشکده‌های فلسفه ما اصلاً راه نمی‌دهند برای اینکه مسائل علوم و شبهاتی که علوم دارد وارد شود؛ در حالی که فلسفه به راحتی پاسخ آن را می‌دهد. حاضر نیستند بیایند در این قضیه مطرح بشوند

روش‌شناسی مختار

◀ جایگاه عقل در مقابل تجربه و نقل چیست. وقتی بحث درباره تأثیر متافیزیک و مبانی است، مربوط به خود عالم است؛ عالمان علوم انسانی یا علوم تجربی. زمانی هم می‌گوییم مبانی علم. مرز اینها چیست؟ آیا می‌شود مثلاً عالمان ما مبانی متافیزیکی داشته باشند، اما علم این مبانی را نداشته باشد یا بر عکس. چون تصور ما این است که تعبیر مبانی بیشتر به مبانی عالمان برمی‌گردد نه مبانی علم؛ چون مرز اینها مشخص نشده است.

درباره جایگاه عقل در مقابل تجربه در کتاب قرآن و علوم طبیعت بحث کرده‌ام و به نظرم بحث مهمی است. اما مورد مبانی عالمان یا مبانی علم که به آن اشاره کردید باید بگویم به نظرم یک سری مبانی است که سرنخ است؛ توضیح اینکه ما دو نوع مبانی داریم: برخی مبانی اصلی است عالم برای خود فرض می‌کند؛ مثلاً در/نیشترین گفت من فرضم این است که تمام جهان عین هم است و هیچ جای جهان امتیازی بر جای دیگر ندارد. این یک فرض عادی است، یا



متافیزیکی. منظورم این موضوعات نیست؛ منظورم آن دسته فرضیاتی است که بین ادیان مشترک است که بین بسیاری از عالمان مشترک است؛ مثل اصل علیت و هدفداری جهان. اینهاست که مشکل‌زاست و سبب افتراق است؛ والا اگر بحث‌ها ساده باشد و برای همه مقبول باشد یا امری مثل زیبایی مشکل‌زا نیست که نیاز به استدلال و مجادله داشته باشد.

آیا دینی بودن کاربرست علوم موجب دینی شدن علم است؟

« شما دو شاخص اصلی برای علم دینی مطرح فرمودید: یکی اینکه مبانی متافیزیک مثلاً از دین یا مطابق دین باشد؛ دوم بحث جهت‌گیری و کاربرد. جهت‌گیری یعنی اینکه به برخی مسائل بپردازند یا نپردازند. این بحث در جای خود درست است؛ ولی کاربرد مربوط به مرحله پس‌اعلم است؛ یعنی علم باید تشکیل بشود، سپس در جای دست یا نادرست به کار رود؛ به عبارت دیگر علمی مثل علم تجربی که دانشمندان اسلامی مطابق مبانی متافیزیک دینی هم تشکیل داده‌اند اگر دست‌کسانی بیفتند که این مبانی را ندانند، در مرحله کاربردش خطرآفرین خواهد بود؛ مثلاً اگر انرژی هسته‌ای دست‌نااهل بیفتند، بمب اتم می‌سازد و انسان‌ها و موجودات دیگر را از بین می‌برند. خلاصه اینکه به نظرم این شاخصه دوم شما ابهام دارد.

مسئله‌ای که من به آن در مقام کاربرد اشاره می‌کنم این است که اصولاً وقتی می‌خواهند کار اساسی انجام دهند ارزیابی شود و این برداشت، الهام‌گرفته از کلام امام جعفر صادق^(ع) است به مفضل که من حدیثش را در کتاب خودم مفصل نقل کرده‌ام و آن اینکه که یک چیز می‌تواند هم مطلقاً مفید واقع بشود و



یک چیزی می‌تواند مطلقاً مضر واقع بشود؛ چیزی می‌تواند هم از ابعاد مثبت به کار رود هم ابعاد منفی. مشکل ما در زمان کنونی این است که سراغ چیزهایی که مطلقاً مضر واقع می‌شود، می‌رویم؛ از این رو اگر چیزی هست که مشکوک است باید بررسی بشود. سخنم با مثال توضیح می‌دهم: بسیاری از موضوعات و مباحث می‌تواند از سلول‌های بنیادی نتیجه شود. ابعاد حقوقی دارد، ابعاد فقهی دارد. در امریکا بوش رییس‌کذایی زمانی که رییس‌جمهور بود یک کمیته هفده نفری تشکیل داد که من با یکی از آنها که استاد علم اخلاق بود و پزشک نیز بود، ولی برای اخلاق اهمیت قائل بود، مکاتبه داشتم و برای کتاب من هم مقاله دارد، می‌گفت این کمیته هفده نفری متشکل از زیست‌شناس، فیزیکی‌دان، مهندس، کشیش و... بودند تا تمام ابعاد را بررسی کنند. اگر مواردی که به کلی برایشان تاریک بود و نمی‌دانستند به کجا منتهی بشود، گفتند فعلاً متوقف کنیم. یک وقت کاری انجام می‌گیرد و فرجام آن نیز معلوم است و انجام می‌شود؛ یک وقت هم معلوم نیست چه خواهد شد؛ آیا می‌شود یا نمیشود؛ ولی گاهی به مرحله‌ای می‌رسد واضح است زیان دارد. در این صورت باید تعطیل شود. شخصی بود در کالیفرنیا که متصدی سن الکترونیک بود و شرکت عظیم کامپیوتر بود، به محض اینکه استنباط کرد طرحش مضر واقع می‌شود کل طرح را تعطیل کرد و یک کتاب را نوشت. من آن کتاب را دارم.

بنابراین اگر طرحی زیان‌بار نبود باید به سرانجام رساند و اگر زیان‌بار بود باید کنار گذاشت و اگر مشکوک است باید به دقت کنترل و بررسی بشود. انتهای «جهت‌گیری» کاربرد است. ممکن است جهت‌گیری در مقام مفید به کار رود یا در مقام مضر. در هر دو مرحله دین می‌تواند بازدارنده باشد.

آیا ماهیت علم دینی با علوم متعارف تفاوت ماهوی دارد؟

◀ برای تعریف علم دینی هم فکر می‌کنم به یک صورت دیگری ما گرفتار همان میدان بازی شدیم که برای ما در طول قرون اخیر تعریف شده است؛ یعنی برای همان تعریف علم دینی هم داریم از این زاویه وارد می‌شویم. عده‌ای بوده و هستند که در دانش فیزیک، ریاضیات، زیست‌شناختی و به‌طور کلی علوم پایه و تجربی نگاه‌های الهی دارند نه الحادی؛ یعنی بهره‌برداری‌های الهی و انسانی می‌کنند نه تخریبی؛ چنان‌که در مباحث مربوط به محیط زیست و مواردی از این قبیل اشاراتی کردید. به نظرم این مباحث سبب می‌شود ما نتوانیم تعریفی جامع و مانع از خود علم و علم دینی که مورد نظر است داشته باشیم و تعریفی باشد که بتواند هم حوزه‌های علوم انسانی و هم حوزه‌های علوم پایه و علوم تجربی را توأمان تحت پوشش قرار دهد. آیا ما باید در تعریف ماهیت و هویت علم دینی فقط به عرضیات پردازیم یا فقط به ذاتیات توجه کنیم یا به هر دو؟ از مجموع بحث‌های حضرتعالی نوشتاری که در اختیار ما بوده، برخی از مباحثی هم که در قالب سوال‌ها و جواب‌ها طرح شده است عمدتاً احساس می‌شود که به سمت عرضیات پیش می‌رویم؛ درحالی‌که در تعریف علم باید هم از روش هم از راه منابع و گاهی از راه غایات در مواردی از راه کارکردها یاری جست. سؤال اینجاست که آیا نمی‌شود تعریفی ترکیبی که در آن مبانی، روش‌ها، جهت‌گیری‌ها، منابع و کارکردها را یکجا لحاظ کرد و تعریف مشخصی ارائه داد که بتواند این علوم انسانی و علوم تجربی را دربر بگیرد؟

بخش‌هایی هست که در جاهای دیگر توضیح داده شده است؛ هم در مورد علم دینی هم در چیستی مبانی و روش؛ روش آن طبق معمول تجربه، نظریه‌پردازی، الهام و وحی است. همه اینها می‌تواند روش. ما این را قبول داریم؛ یعنی روش‌هایی که از اول دنیا تا الان حاکم بوده، کمابیش به کار برده‌اند. نمونه کامل از آن داریم که این روش‌ها به کار رفته است. شخصی به نام گوس تعداد فراوانی قضیه ریاضی را مطرح کرد که قرن‌ها بعد برخی از آنها ثابت شد. این یک الهام بود. آقای تانز که برنده جایزه نوبل هست درباره لیزر می‌گوید: مسئله لیزر برای من یک الهام لحظه‌ای بود. از وحی هم می‌توانیم خیلی چیزها را الهام بگیریم؛ مثلاً مرحوم ملاصدرا درباره حرکت جوهری به این موضوع اشاره می‌کنند. به اعتقاد بنده یک عده اصول متعارف هست که از دین به دست می‌آید. همچنین اصول موضوعه‌ای هست - مانند هندسه اقلیدوسی و غیره که در علم به کار می‌آید - که به نظر من خدا از ما خواسته است این کار را بکنیم، برای اینکه عظمت خلقت را دریابیم. کسی که هندسه ناقلیدوسی را کشف کرد، بعدی جدیدی از عالم را کشف کرد که بعداً تئوری/نیشترین نشان داد که ما به آن هندسه نیاز داریم؛ بنابراین ما می‌توانیم همه این جهات را برای علم دینی تعریف کنیم و من مشکلی نمی‌بینم. هم علوم انسانی را پوشش می‌دهد هم علوم تجربی را.

گفته شد ما به عرضیات پرداخته‌ایم. شما علم را چه می‌بینید؟ خود علم را تعریف کنید. اینجا قیدی دینی که به کار می‌آید، بدان معناست که در متنی قرار می‌گیرد که آن متن دربرگیرنده کل امور اصلی است. در خیابان از شما می‌پرسند از این خط می‌خواهید راه بروید، می‌خواهید از این خطوط به چهارراه که

رسیدید، باید چراغ قرمز یا سبز را مراعات بکنید؛ ولی اینکه در این خط بروید یا وسطی بروید یا دست چپی بروید شما آزاد هستید و به نظر من حکمت الهی این بوده که ما خودمان یک مقدار زیادی راه برویم؛ ولی چون کل دانش به ما داده نشده است: «و ما اوتیتم من العلم الا قليلاً»، به خیلی چیزها ما پی نمی‌بردیم. دو نفر که در قرن بیستم در علم در رتبه اول و برتر قرار دارند یعنی انیشتین و لاینده می‌گویند ما نظریات علمی‌مان را از ادیان توحیدی گرفتیم، با اینکه هیچ کدامشان موحد- به معنای خاص- نبودند.

اما چه چیز علم را دینی می‌کند؟ به نظر من بستگی به این دارد که با چه دیدگاهی ورود کنیم. کسی که تمام تفکرش دینی است، در غذا خوردنش که دیگر تفکر دینی نمی‌کند؛ ولی سعی می‌کند از دستور دین تخطی نکند؛ مثلاً پرخوری نکند یا از چیزهای حرام دوری کند. مسئله این است که تمام امور خود را در متنی قرار می‌دهد که بعضی از علمای درجه اول می‌گویند علوم تجربی. این مطلب می‌تواند اشاره‌ای باشد برای کسانی که در علوم انسانی فعال‌اند؛ ما چارچوبی لازم داریم که بتوانیم تمام تجربه‌ها، اخلاق، زیبایی و خلاصه همه چیزمان را در آنجا قرار دهیم. اگر ما به این امور عمل کنیم، دیدگاه‌های کوتاه‌بینانه بر ما حاکم نمی‌شود.

علم دینی و عینیت؛ آیا علم پارادایمیک است؟

◀ به تعبیری که امروزه بعضی‌ها از فلسفه علم به کار می‌برند، علم پارادایمیک است؛ منتها ما در یک دوره قرار داریم. یک راه این است که پیش‌فرض‌های علم و

متافیزیک را از دین بگیریم. راه دیگر هم آن است که از دین نگیریم. نگاه دوم الحاد است. درباره امتیاز گزینه اول توضیح داده شد که مثلاً علوم جهت مند می شود. چنین نگرشی نگاه اینسترومنتالیستی به قضیه است؛ اما یک پرسش فلسفی و معرفت شناختی وجود دارد و آن هم بحث آبجکتیویتی است. حال اگر کسی از میان دو گزینه، اولی را انتخاب کرد که البته برای دومی هم مطرح است، سؤال این است که بحث عینیت علم چه می شود؟ آیا به لحاظ نظری و معرفت شناختی اگر گزینه اول ترجیح دادیم، تضمینی برای بهتر شدن وجه عینیت علم وجود دارد یا ندارد؟ اگر درباره این موضوع توضیح دهید، ممنون می شوم.

باید دید چه کسی می گوید علم پارادایمی است. گوینده این سخن کوهن است. اکنون در فلسفه علم جهان غرب هیچ مکتبی حاکم نیست؛ مکتب کوهن، مکتب پوپر، لاکاتوش و غیره هر کدام طرفدارانی دارد. در انگلیس یک عده کوهنی هستند، یک عده پوپری و غیره. آقای کوهن چه می گوید؟ آنکه پارادایم ها را سر کار می آورد، می گوید زمانی فیزیک نیوتونی حاکم است. این یک پارادایم است با فرضیات و قوانینش. یک زمانی هم فیزیک انیشتینی حاکم است. این هم با فرضیاتش. اینها هم قیاس ناپذیرند. اصلاً هیچ کدامشان به هم ربطی ندارند. علم هم فقط اتفاق نظر جامعه علمی است. کلاً آبجکتیویتی و عینیت را نفی می کند. جالب است که یکی از فیزیکدان های بسیار برجسته زمان نقل می کند از کوهن که خودش می گوید: I am not kuhnian (من خودم کوهنی نیستم). این نکته اول. ثانیاً یکی از بزرگ ترین فیزیکدان های عصر ما که انیشتین عصر به آن می گویند، می گوید من و کوهن هر دو در هاروارد بودیم. کوهن اصلاً تاریخ علم را درست

نفهمیده و سوء تعبیر کرده است. بنابراین مسئله پارادایم کوهن اصلاً در جامعه علمی حاکمیت ندارد که ما این اندازه مطرح می‌کنیم در ایران. احسان نراقی حرف خوبی زده و گفته است این قدر که در ایران درباره پست‌مدرنیسم حرف زده می‌شود در فرانسه زده نمی‌شود.

اما درباره اینکه عینیت علم چه می‌شود توجه به این نکته شایسته است که چیزهایی را نیوتن کشف کرد و انیشتین بعدها مباحث و نظریاتی را اضافه کرد و بخش‌هایی را اصلاح کرد. بنابراین نگاه ما به علم حالتی انباشتی است. ما یک مرتبه سراغ علم کامل نمی‌رویم. علم ما روزافزون است و به همین جهت فیلسوف و فیزیکدان فرانسوی دیدگاهی دارد که من در کتابم نقل کرده بودم که بعدها متوجه شدم استاد علامه جعفری با تمایل این نظر را نقل کرده بودند. یکی از فیزیکدانان برجسته اسپانیایی که در عین حال حکیم و فیلسوف بوده و چند سال قبل نیز جایزه علم و دین را به دست آورده است، می‌گوید: ما با واقعیت نقابدار روبرویم؛ یک واقعیت اصلی داریم و یک واقعیت تجربی. این واقعیت تجربی نشلنه‌هایی از آن واقعیت اصلی را می‌دهد و روز به روز این نقاب‌ها عقب‌تر می‌رود. روزگاری ما اصلاً الکترومغناطیس یا دانش و انرژی هسته‌ای نمی‌شناختیم؛ اما اکنون می‌دانیم که در جهان نیروی هسته‌ای هم هست و از آن بهره‌مند می‌شویم. ممکن یک روز هم نیروی جدیدی کشف شود که از آن هم استفاده می‌کنیم. زمانی اصلاً صحبت از اینترنت و این نوع ارتباطات نبود، اما اکنون هست. بنابراین علم و دانش هر لحظه در حال افزایش است. اگر بگوییم که هر زمانی دانش مطلق داریم آن وقت این نسبی‌گرایی می‌شود؛ ولی اگر بگوییم که دانش مطلق داریم بلکه بگوییم که دانش‌مان روزافزون است،

نسبی‌گرایی نخواهد بود. امروزه در جامعه فیزیک و در سطح اول جهانی کسی نیست تابع کوهن باشد. اصلاً صحبت از نسبی‌گرایی در آن جامعه مطرح نیست. در اواخر قرن نوزدهم می‌گفتند ما به آخر علم رسیدیم. در سال ۱۹۸۰ هاکینگ هم گفت که تا بیست سال دیگر به آخر علم می‌رسیم. هیلبرت فکر کرد بساطی برای ریاضی پیدا می‌کند که همه ریاضیات را مبتنی بر آن می‌کند. یکی - دو سال بعد، یعنی ۱۹۳۱ گودل قضیه‌ای را در منطق ریاضی ثابت کرد. این قضیه می‌گفت اگر علمی باشد که مبتنی بر یک سلسله اصول و قواعدی باشد که از این اصول چیزهای دیگری استخراج شود و ریاضیات هم جزو آن باشد، یعنی اعمال چهارگانه ریاضیات هم جزو آن باشد، همواره قضایی می‌توان یافت که نمی‌توانید تصمیم‌گیری کرد که این قضیه درست است یا غلط؛ صادق است یا کاذب. هاکینگ که با اطمینان مدعی بود تا سال ۲۰۰۰ علم پایان می‌یابد، در سال ۲۰۰۲ در کمبریج سخنرانی کرد و گفت طبق این قضیه گودل ما هیچ‌گاه به انتهای علم نمی‌رسیم و ما ریاضیدان‌ها و فیزیکدان‌ها همواره یک دلمشغولی خواهیم داشت و هیچ وقت به انتها نمی‌رسیم؛ بنابراین مسئله عینیت علم با مشکل روبه‌رو نمی‌شود و ما با همه نظریه‌های روز در فیزیک طرف هستیم و هیچ وقت هم احساس نکردیم که نسبی‌گرایی هست. می‌دانیم که یک نظریه بخشی از قضیه را می‌دهد و نظریه دیگر مقدار زیادی از آن را نگه می‌دارد و بخشی از آن را اصلاح می‌کند.

۲۳۱



گفتگو / آیا علم اسلامی معنادار و مطلوب است